



تقابل سنت و تجدد در اقدامات و فعالیت‌های فرهنگی عصر پهلوی اول^۱

یوسف ملیجی^۲، رضا شعبانی صمغ‌آبادی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷

چکیده

نوسازی به فرایند تغییرات اجتماعی اطلاق می‌گردد که بر اساس تجربه اروپائیان بر مبنای مدرنیته صورت گرفت و جوامع غربی را از جوامع سنتی به جوامع مدرن و توسعه‌یافته تبدیل کرد. این تغییرات اجتماعی در غرب هم دارای یک چارچوب تئوریک بود و هم پیرو آن دارای سمت و سوی روشنی با انجام تغییرات و اصلاحات اساسی و ساختاری انجام شد.

اما نوسازی و اصلاحات در ایران فاقد یک مبنای نظری روشن و چارچوب تئوریک منسجم بوده و تحت تأثیر یک نوع ایدئولوژی نوسازی وارداتی، شبه‌نوسازی در ایران را رقم زد و به صورت سطحی، انحرافی و ناقص و نه همه‌جانبه و اساسی و ساختاری تغییراتی را باعث شد که گرچه جامعه ایران را از حالت سنتی بیرون آورد ولی نتوانست آن را به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته تبدیل نماید. تجدد و نوسازی در عرصه‌هایی اجرا شد که با ساخت و سرشت دولت مطلقه در انطباق بود، بنابراین ممانعت دولت مطلقه از شکل‌گیری رقابت و مشارکت مردمی، حوزه سیاست ایران را به عرصه‌ای توسعه‌نیافته در ساخت اجتماعی و اقتصادی تبدیل کرد. لذا امر توسعه‌نیافتگی عرصه سیاست، به بازتولید استبداد و خودکامگی منجر گردید. خدمات پهلوی اول در زمینه ایجاد امنیت، نجات ایران از خطر تجزیه، حفظ تمامیت ارضی ایران، تأسیس نهادهای نوین دیوانی، نظامی، آموزشی، دانشگاهی و قضایی قابل انکار نیست، اما ایراد عمده بر سیاست فرهنگی عصر رضاشاه، بی‌توجهی به پیوند عوامل مختلف فرهنگی و استقبال از مظاهر تمدن جدید و انکار مبانی عمیق فرهنگی و سیاسی آن است. نفوذ این شبه‌مدرنیسم و تجدد کاذب مانع اخذ اصول جدی مدنی و تمدنی بود.

کلید واژه‌ها: تقابل، سنت، تجدد، رضاشاه، اقدامات فرهنگی، پهلوی اول

۱- ملیجی، یوسف؛ شعبانی صمغ‌آبادی، رضا (۱۴۰۴). تقابل سنت و تجدد در اقدامات و فعالیت‌های فرهنگی عصر پهلوی اول، فصلنامه تحقیقات

تاریخ/ایران دوره اسلامی، دوره دوم، شماره سوم (پیاپی ۵)، تهران: ص ۵۷-۷۹.

۲- گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، پست الکترونیک: malijiyousef@iau.ac.ir

۳- گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: reza.shabani@sbu.ac.ir

مقدمه

دیدگاه غرب‌گرایانه پهلوی اول تصویری درست از جامعه سنتی و کهن ایران نداشت و تنها به ظواهر تمدن غرب توجه جدی نشان داد. این وضعیت سبب شد در جامعه سنتی ایران به شدت تعارضات میان ایرانیت و اسلامیت فزونی گیرد و تجدد به عنوان غریبه‌ای سنت‌شکن با ذهن ایرانی نامأنوس گردد. این سودای ایرانی، ایرانیان را در دو وضعیت متعارض قرار داد، دغدغه توسعه و پیشرفت کاری در کنار نگرانی از دست رفتن هویت اخلاقی و فرهنگی. بدین‌ترتیب با تأسیس سلطنت پهلوی و اجرای سیاست‌های تجددگرایانه آن رژیم، مسئله رویارویی و تقابل نیروهای سنتی و روحانیت با هواخواهان تجددطلب پهلوی اول، امر بدیهی به نظر می‌آمد.

بدون تردید دوران شانزده ساله سلطنت رضاشاه از دوره‌های سرنوشت‌ساز و پرتلاطم تاریخ معاصر ایران برای نیل به تجدد و نوسازی است.

با عنایت به تقابل بین سنت و تجدد که در تمامی دوران پهلوی اول وجود داشت، در این پژوهش علل تقابل سنت و تجدد مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت. همچنین بررسی و شناخت چیستی و ماهیت اقدامات فرهنگی دولت رضاشاه برای رسیدن به تجدد موردنظر بوده است.

در این تحقیق موانع تاریخی اجتماعی و فرهنگی استقرار تجدد در ایران، رویکرد جامعه سنتی ایران به مسأله تجدد و شناخت تعارض‌های سنت و تجدد در ایران دوره مزبور، مورد کنکاش قرار گرفته است.

فرضیه‌های ما در این پژوهش عبارت‌اند از:

۱- سیاست تجدد آمرانه و قدرت اقتدارگرایانه رضاشاه بدون عنایت به اراده و خواست توده‌های مردم از یک طرف و همچنین عدم آشنایی جدی جامعه ایرانی با تجدد و مدرنیسم غربی به صورت بنیادی و ساختاری از طرف دیگر، تقابل فرهنگی سنت و تجدد را در این دوره به دنبال داشته است.

۲- ممانعت دولت مطلقه رضاشاه از گسترش مشارکت جمعی مردم به سرنوشت خویش و مبارزه با شکل‌گیری رقابت در فضای فکری و سیاسی جامعه ایران به بحران‌های سیاسی و اجتماعی این دوره منجر گردید.

۳- ناکامی انقلاب مشروطه و نابسامانی و پریشانی اوضاع حاکم بر جامعه ایران بعد از جنگ اول جهانی در گرایش تجددخواهان به دولت مطلقه و تجدد آمرانه تأثیر بسزایی داشت.

۴- غرب‌ستیزی ناآگاهانه و خردستیزی، استبداد داخلی و تهاجم خارجی از دیگر موانع تاریخی و فرهنگی استقرار تجدد در ایران می‌باشد.

روش مورد استفاده در این پژوهش، روش کتابخانه‌ای برای گردآوری اطلاعات می‌باشد.

این پژوهش بر رویکرد توصیفی به بررسی اقدامات فرهنگی عصر رضاشاه و تقابل آن با سنت می‌پردازد. بر همین اساس روش به کار رفته در این تحقیق نیز روش رایج در پژوهش‌های تاریخی یعنی توصیفی-تحلیلی خواهد بود.

هدف این پژوهش بررسی تقابل فرهنگی سنت و تجدد در عصر رضاشاه به منظور روشننگری بیشتر فضای فرهنگی و فکری حاکم بر عصر پهلوی اول به همراه تحقیق چالش‌های پیرامونی فرهنگی سنت و تجدد به جهت دگرگونی جامعه به سمت تجدد و ترقی می‌باشد.

همچنین تلاش برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایی مانند: آیا پذیرش تجدد و مدرنیته غربی و اخذ بی‌چون و چرای آن به طرز آمرانه راه درستی می‌باشد؟

باشد که این پرسش و پاسخ‌ها برای یافتن مسیر درست رسیدن به تجدد و ترقی مفید و مؤثر واقع شود و از اشتباهات تاریخی جلوگیری نماید.

تضاد و دوگانگی در فرهنگ ایران و ریشه‌های بحران در هویت ملی ایرانیان را باید در تقابل بین سنت و مدرنیته باز جُست، چیزی که از آغاز رویارویی ایرانیان با غرب صنعتی و لائیک شروع شد و تا امروز با شدت و ضعف همچنان ادامه دارد. ما این بحران را در فرهنگ ایرانی پس از شکست ایران از روسیه تزاری و تشدید آن را پس از انقلاب مشروطه و به ویژه در پی روی کار آمدن رضاشاه مشاهده می‌کنیم.

ساختار سیاسی اجتماعی و فرهنگی قاجار به هیچ وجه زمینه مساعدی جهت رشد علمی و فرهنگی نبود. وضعیت حاکم بر جمعیت روستایی ایران آن روزگار، اجازه کمترین تلاش فکری و فرهنگی به رعایا نمی‌داد. جامعه ایلی به دلیل کوچ‌نشینی و تحرک هیچگونه تناسبی با حضور نهادهای آموزشی نداشت. محدود مراکز فرهنگی کشور عمدتاً به جامعه شهری محدود می‌گشت که در این مراکز تدریس به سبک سنتی بود.

همزمان با کودتای رضاخان، آیت‌اله حاج شیخ عبدالکریم حائری نیز با مهاجرتش از اراک به قم، توانست یکی از بزرگ‌ترین حوزه‌های علمیه جهان تشیع را بنا نهد. بدون تردید، تأسیس این حوزه در شهر مذهبی قم در نزدیکی پایتخت در بسیاری از مسایل و وقایع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و مذهبی اثرگذار بوده است. قدرت یافتن همزمان دو نهاد دین و دولت و وقوع حوادثی چون شکست جمهوری خواهی رضاخان با مخالفت روحانیت و سپس مقابله علما با اقدامات تجددخواهانه رضاشاه یکی پس از دیگری موجب گشت تا این دو نهاد قدرتمند در مقابل یکدیگر قرار گیرند.

ایجاد دولت مقتدر و متمرکز که حافظ وحدت ملی و تمامیت اراضی که زمینه انجام نوسازی و اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی، نظامی و آموزشی را در کشور فراهم سازد، از نخستین هدف‌های دولت پهلوی اول بود.

نوسازی فرهنگی دولت رضاشاه بر سه محور، ناسیونالیسم، باستان‌گرایی و تجددگرایی و مذهب‌زدایی مبتنی بود. ایجاد جامعه شبه غربی، روح حاکم بر پروژه نوسازی عصر پهلوی اول بود.

خدمت نظام وظیفه اجباری، تحولات نوین قضایی، باستان‌گرایی، تأسیس فرهنگستان فارسی در راستای تشدید افکار ناسیونالیستی، تغییر در پوشش مردان و زنان، تحولات اساسی در نظام آموزش و پرورش، لغو استفاده از تقویم قمری و غیره همگی در راستای سیاست تجددخواهی دولت پهلوی اول صورت گرفت.

دولت رضاشاه در دوره دوم حیات سیاسی خود یعنی از ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ با اتکای روشنفکران، نظامیان و عناصر نظام دیوانسالاری که قدرت زیاد یافته بودند به تدریج سیاست تجددگرایانه را به پیش برد. در طول سالیان مذکور سیاست فرهنگی و مذهبی رضاشاه و دولت مطلقه وی را تجددطلبی، سکولاریزم و ناسیونالیسم باستان‌گرا تشکیل داد. که به تدریج از حامیان دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی در میان مقامات دینی کاسته شده است. بدی‌ترتیب دولت پهلوی اول در اجرای نوسازی فرهنگی با مانع جدی به نام سنت روبه‌رو شد. از همه مهم‌تر اینکه رضاشاه با اتخاذ سیاست تجددآمرانه و اقتدارگرایانه، موجبات عدم هم‌سویی جامعه سنتی و عالمان دینی را فراهم کرد.

در زمینه تقابل سنت و تجدد در اقدامات فرهنگی عصر پهلوی اول پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته است. کتاب «خاطرات و خطرات» اثر مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) حاوی مطالب ارزشمندی از اوضاع فرهنگی دوران پهلوی اول است. هدایت که مدت شش سال منصب رئیس‌الوزاری رضاشاه را بر عهده داشت فردی سنت‌گرا و مخالف بسیاری از مظاهر تجددگرایی از جمله کشف حجاب بود. مخبرالسلطنه ادعا می‌کند که معایب تمدن بولوازی و مزیت تمدن لائبراتوراری را به رضاشاه بیان کرده است.

علی‌اصغر حکمت وزیر معارف سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۷ نیز از چهره‌های فرهنگی این دوره است که خاطرات خود را در کتابی تحت عنوان «سی‌خاطره از عصر فرخنده پهلوی» منتشر کرده است. در کتاب مذکور، برخوردهای قهرآمیز حکومت رضاشاه با روحانیون همچون آقانوآله اصفهانی و بافقی و به ویژه قیام گوهرشاد اشاره شده است. در این کتاب تحریف وقایع به نفع رضاشاه بیش و کم وجود دارد.

کتاب «چالش‌های روحانیت با رضاشاه» بررسی علل چالش‌های سنت‌گرایی با نوگرایی عصر رضاشاه، نوشته داود امینی از دیگر آثار در این زمینه می‌باشد. مطالب کتاب بیشتر مبتنی بر روش توصیفی نگاشته شده است.

«تجدد آمرانه» اثر تورج اتابکی، نگاهی تطبیقی به ایران و ترکیه پیرامون تجدد در دهه‌های نخست قرن بیستم دارد. در این اثر درباره تحولاتی که دولت رضاشاه بر ایران تحمیل کرد و واکنش مردم نسبت به این اقدامات اشاره شده است.

اثر محمد وحید قلفی تحت عنوان «مجلس و نوسازی در ایران ۱۳۰۲-۱۳۱۱ش» به تحقیق و پژوهش درباره ارتباط تحولات دوره رضاشاه و مصوبات مجلس می‌پردازد. قلفی در این کتاب به برخی واکنش‌های نیروهای اجتماعی مانند عکس‌العمل‌های روحانیون درباره بعضی مصوبات مجلس اشاره می‌کند.

رساله کارشناسی ارشد محمدسالار کسرای با عنوان «چالش سنت و مدرنیته با تأکید بر زمینه‌های اجتماعی از مشروطه تا ۱۳۲۰» یکی از آثار قابل توجه در این زمینه می‌باشد. نویسنده تلاش‌های رضاشاه را علی‌رغم اقدامات چشمگیر برای گسیختن جامعه از بندهای سنت ناکام می‌داند. این اثر وضعیت سنت و مدرنیته را از دیدگاه جامعه‌شناختی با بیان کلی مورد کنکاش و بررسی قرار داده است. مطالعه منابع استفاده شده در این رساله می‌تواند مفید باشد.

کتاب «کشف حجاب، زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها» اثر مهدی صلاح از دیگر آثار در این زمینه می‌باشد.

در مقاله حاضر، روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی است و بررسی آن مبتنی بر زمینه‌های تاریخی مورد تأکید می‌باشد.

از آنجائی که دوران حکومت پهلوی اول به لحاظ شکل‌گیری دولت نوین و انجام بسیاری از اقدامات و اصلاحات اجتماعی و فرهنگی برای نیل به تجدد و نوسازی دچار تلاطمات بی‌شمار و نافرجام شده است، و در مواردی نیز رویارویی ناشیانه با مدرنیته، در نیافتن بنیادهای نظری آن، گرفتن پوست و رها کردن مغز، یا ناتوانی در هضم نوسازی شتابان و بی‌توازن، به بحران‌های ژرف دامن زد، لذا پرداختن به این موضوع در دوره مورد بحث که دارای بیشترین چالش در زمینه تجدد و سنت بود، موجب می‌شود اشتباهات تاریخی تکرار نشود.

تقابل سنت و تجدد در نظام وظیفه اجباری

هنگامی که در آخرین روزهای مجلس چهارم رضاخان لایحه نظام وظیفه اجباری را به مجلس داد، این لایحه در تاریخ شانزدهم خرداد ۱۳۰۴ش از تصویب مجلس شورای ملی دوره پنجم گذشت. در این لایحه پیشنهاد شده بود که همه مردان جوان باید دو سال کامل در خدمت نیروهای مسلح قرار گیرند. پهلوی اول با سر بازگیری عمومی قصد ساختن ارتش ملی جهت پاسداشت از دولت مطلقه را در سر می‌پروراند. اما به اعتقاد بیشتر زمین‌داران بزرگ، چنین نظام وظیفه‌ای اقتدار پدرا نه آنان را از بین می‌برد و نیروهای جوان و کاری را از روستاها خارج می‌کرد. از دیدگاه علما هم، دو سال تلقین و آموزش در یک نهاد غیرمذهبی تحت اداره افسران ضدروحانی، اخلاق اجتماعی و دیانت عمومی را فاسد می‌کرد و اصول تشیع و بنیادهای اسلام را با مخاطراتی مواجه می‌ساخت (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۶۴).

دستور اجرای قانون نظام اجباری توسط دولت رضاشاه در تاریخ پنجم آبان ۱۳۰۵ صادر و در اراک و اصفهان با اعتراضات گسترده‌ای مواجه شد ولی مقرر شد در همین شهرها قانون نظام اجباری به اجرا گذاشته شود. در اراک سرتیپ فرج اله آق اولی با ارباب، شورش آن شهر را سرکوب کرد (صفایی، ۱۳۵۶: ۳۰-۲۹).

در تبریز تجار بازار با رسیدن نیروهای سربازگیری از تهران، مغازه‌هایشان را تعطیل کردند و با ورود سه تیربار و استقرار آنها در مدخل بازار تجار مجبور شدند تا مغازه‌هایشان را دوباره باز نمایند. دو تن از مجتهدان بزرگ شهر، شیخ عبدالحسین انگجی و میرزا صادق آقامجتهد که در این جنبش دست داشتند به کردستان و سپس به قم تبعید شدند (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۸۸: ۳۳۷-۳۳۶).

ولی شورش اصفهان با وجود عالمان دینی و در رأس آن آیت‌اله حاج آقانوراله اصفهانی گسترده‌تر شد. آقانوراله اصفهانی که با ایجاد تشکل «اتحاد اسلامی اصفهان» سعی در ترویج دیانت در تمامی شئون اجتماعی داشت از مخالفان سرسخت تجددخواهی در دوره رضاشاه می‌باشد. مهاجرت علمای اصفهان به قم به رهبری نوراله اصفهانی که از دامنه وسیعی برخوردار بود ظاهراً در مخالفت با اجرای قانون نظام اجباری صورت گرفت، گذشته از مخالفت

با قانون مذکور، آنها خواهان اصلاح بسیاری از امور نظامی، فرهنگی و اعاده اختیارات گذشته روحانیون از جمله حق دخالت روحانیون در امور مقننه، قضائیه و حتی مجریه بودند (زنجان، ۱۳۸۴: ۴۱۷).

ابلاغیه رئیس‌الوزرا، مخبرالسلطنه در دوم شهریور ۱۳۰۶ که در آن روحانیون مانع وحدت ملی و امر به معروف توسط آنان فتنه‌برانگیز و در زمره مفسدین فی‌الارض محسوب و تهدید به تعقیب، تنبیه و مجازات شده بودند سبب شد عالمان دینی شهرهای مختلف از جمله حاج آقانوراله اصفهانی، فرصت را مغتنم شمرده و از دو عامل لایحه نظام اجباری و ابلاغیه مخبرالسلطنه، برای وحدت عالمان دینی شهرهای مختلف در برابر دولت مطلقه استفاده کنند.

به دنبال حوادث مذکور جلسه‌ای با حضور روحانیان سرشناس تشکیل و در نهایت عالمان سرشناس اصفهان و در رأس آن نوراله اصفهانی به همراه علمای اصفهان شامل آیت‌اله فشارکی، سید العراقین، سید علی نجف‌آبادی، آقاسید محمد نجف‌آبادی، سید محمدصادق مدرس احمدآبادی و صدرالعلماء و همراهان دیگر که نزدیک به سیصد نفر از طلاب و مؤمنین بودند صورت گرفت. پس از رسیدن به قم حاج نوراله دعوت‌نامه‌هایی برای تمامی مجتهدان و روحانیان سرشناس ایران فرستاد و همه آنها را به قم دعوت، تا با اتحاد هر چه تمام‌تر اهداف را پیگیری کنند. در قم نمایندگان حاج نوراله اصفهانی با رئیس حوزه علمیه قم، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی و سایر علما و فضلا و طلاب حوزه علمیه قم همراه شدند (زنجان، ۱۳۸۴: ۳۴۹).

عالمان سرشناس و برخی مجتهدین شهرهای مختلف ایران از جمله حاج میرزا عبدالله از خراسان، شیخ‌الاسلام همدانی از همدان، سید عبدالله شیرازی از شیراز، حاج میرزا شهاب‌الدین کاشانی از کاشان و حاج میرزا محم مهدی احمدی از خمین به مهاجران پیوستند. آقانوراله اصفهانی بعد از ورود به قم، هیئتی را تحت عنوان «هیئت روحانیه مهاجرین قم» تشکیل و مأمور به ابلاغ تصمیمات به طلاب شد (زنجان، ۱۳۸۴: ۳۸۵).

هیئت مهاجران قم نامه‌هایی نیز به عتبات عالیات پیرامون موضوع مهاجرت علما به قم ارسال کرد. دولت پس از ورود عالمان دینی به قم خواستار مذاکره در تهران شد (هدایت، ۱۳۶۳: ۴۰۴).

در نهایت پس از تبادل تلگراف‌هایی، درخواست‌های علمای مهاجر بدین شرح صادر شد:

- ۱- جلوگیری یا اصلاح و تعدیل نظام اجباری
 - ۲- اعزام پنج نفر از علما مطابق «اصل دوم متمم قانون اساسی مشروط» به مجلس
 - ۳- جلوگیری کامل از منهیات شرعیه
 - ۴- ابقا و تثبیت محاضر شرعی
 - ۵- تعیین یک نفر به سمت ناظر شرعیات در وزارت فرهنگ
 - ۶- جلوگیری از نشر اوراق مضره و خطرناکی که به عناوین مختلف انتشار می‌یافت و تعطیلی مدارس بیگانگان
- (زنجان، ۱۳۸۴: ۳۴۹).

با توجه به خواسته‌های عالمان مهاجر به نظر می‌رسد که انگیزه آنان تنها در اصلاح قانون نظام وظیفه اجباری و یا اعلان بیزاری از بیانیه ضد مذهبی رئیس‌الوزرا محدود نشد و آنان دنبال اصلاح امور فرهنگی و سیاسی و اعاده اختیارات گذشته روحانیون از جمله نقش عالمان دینی در امور قضایی و اجتماعی بوده‌اند.

سرانجام با سپری شدن مدتی و رد و بدل شدن نامه‌هایی، دولت تصمیم به مذاکره با عالمان مهاجر گرفت. از طرف مهاجرین شیخ کمال نجفی معروف به شریعتمدار به تهران اعزام شد تا دولت را از خواسته‌های عالمان آگاه کند که در پانزدهم آذر ۱۳۰۶ بین ایشان و شاه ملاقاتی صورت گرفت و شاه با خونسردی کامل وی را از انجام تمام تقاضاهای مهاجران مطمئن ساخت و خواستار خاتمه مهاجرت علما شد.

قرار شد برای هماهنگی نمایندگان دولت شامل رئیس‌الوزرا، وزیر دربار، امام‌جمعه و ظهیرالاسلام، خدمت آقایان مهاجر برسند. آقای شریعتمدار نیز با تلگرافی توافق مذکور را به اطلاع آقانوراله اصفهانی و سایر مهاجران رساند. در تاریخ بیست و یکم آذر ۱۳۰۶ وزارت دربار اعلامیه‌ای خطاب به مهاجران صادر کرد و در آن با اشاره به مذاکرات شفاهی فرستادگان شاه و مهاجران و نیز علاقه‌مندی کامل شاه در خدمت اسلام و مملکت به اطلاع رساند که درباره قانون نظام اجباری، دولت و وزارت جنگ پس از تجارب حاصله و مطالعه بر روی قانون مزبور، آن را برای تجدید نظر به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهند کرد. در مورد حضور پنج نفر از علمای طراز اول در مجلس شورای ملی پس از بیان سابقه موضوع، مقرر شد که به ترتیب قانون اساسی عمل شود.

در مورد سایر درخواست‌های علمای مهاجر به آنها اطمینان داده شد. درباره خواسته سوم مبنی بر جلوگیری از منهیات گفته شد که دولت خود نیز نهایت علاقه را به جلوگیری منهیات شرعیه دارد و در این باره اوامر مؤکد، صادر خواهد شد. اما در باب محاضر شرعی، از آنجائی که این امر در حوزه اختیارات قوه مقننه است با مراجعه به مجلس جهت تقاضای آقایان اقدام خواهد شد. همچنین درباره ناظر شرعیات و جلوگیری از جراید و مدارس بیگانگان، دولت در حدود قانون مضایقه و خودداری نمی‌کند. در پایان اظهار امیدواری شد که با حسن استقبال دولت از خواسته‌های عالمان، آقایان به شهرهای خود مراجعه فرمایند (مکی، ۱۳۶۲: ۴۲۴-۴۲۳).

به دنبال این توافق و تعهدنامه، از طرف عالمان مهاجر، تلگراف سپاسی به شاه مخابره و وی نیز در بیست و سوم آذر ۱۳۰۶ تلگراف سپاس‌گزاری را در واکنش به آن صادر کرد (صفایی، ۱۳۵۶: ۳۲).

در نهایت نتیجه این شد علی‌رغم اینکه هدایت به عنوان رئیس‌الوزرا و تیمورتاش به عنوان وزیر دربار تعهدنامه دولت را امضا کرده بودند هیچ اقدام عملی در جهت اجرای مفاد آن صورت نگرفت. سیاست وقت‌گذرانی و اختلاف‌اندازی هدایت مؤثر افتاد و یأس در میان مهاجران نفوذ کرد و ابتدا فشارکی و سیدالعراقین به اتفاق عبدالباقی به اصفهان مراجعت کردند و به دنبال آن مرحوم دهکردی نیز روان شد. بدین ترتیب قوای مهاجران به شدت ضعیف شد و چندی بعد با مرگ مشکوک حاج آقانوراله در ۳ دی ۱۳۰۶ قیام خاموش شد و دولت با منع درج خبر درگذشت و برگزاری وسیع مراسم یادبود از هر گونه اقدام مخالف جلوگیری کرد (زنجانی، ۱۳۸۴: ۴۰۶).

عالمان دینی در ایران و عتبات عالیات، مواضع مختلفی پیرامون مهاجرت علما به قم ابراز داشتند. آیت‌اله حائری یزدی در رأس زعامت حوزه علمیه قم از همراهی و ورود به قیام خودداری کرد و آنچنان در این باره با احتیاط عمل کرد که اعجاب همگان را برانگیخت. زیرا وی مصلحت حوزه تازه تأسیس را فراتر از همه قضایا تلقی می‌کرد و اولویت اصلی را در حفظ حوزه علمیه قم می‌دانست. ایشان در پاسخ به منتقدان، تنها به یک جمله کوتاه اکتفا می‌کرد. «من حفظ حوزه را اهم می‌دانم» (مکی، ۱۳۶۲: ۴۱۸).

آیت‌الله سید حسن مدرس در تحصن علما در قم شرکت کرد. مدرس معتقد بود که به جای پرداختن به امور جزئی مانند لغو قانون نظام اجباری که امری مشروع و ضروری است، علما باید به دنبال اصلاح امور کلان یعنی ساقط کردن ریشه فساد یعنی رضاشاه باشند. مدرس آنان را از مسائل مملکتی آگاه کرده و در صدد قطع ریشه فساد بود (مکی، ۱۳۶۲: ۲۴۸).

شاید از آگاه‌سازی‌های مدرس بود که خواسته علما از نظام اجباری به خواست‌های پنج‌گانه تغییر پیدا کرد. اما هیئت علمای تهران شامل آقای سید محمد بهبهانی، سید رضا فیروزآبادی و میرزا هاشم آشتیانی با پاسخ محترمانه به نامه مهاجران به قم از پیوستن به آنان خودداری کردند و همین موضوع موجب ناراحتی علمانی اصفهان و عالمان مهاجر شد (زنجانی، ۱۳۸۴: ۴۱۵-۴۱۴).

عالمان دینی مشهد حاج آقا حسین قمی، آقازاده و آشتیانی در این میان و در نهایت به عنوان میانجی ظاهر شدند (سازمان اسناد ملی ایران، ۵- ۱۱۶۰۰۱: ۸۹).

در قضیه مهاجرت علما به قم، آیت‌اله نائینی مخالف اقدام جدی علیه رضاشاه بود وی اعتقاد داشت می‌بایستی با رضاشاه با نرمش رفتار کرد تا از تندی و صلابتش کاسته شود زیرا غیر از این راهی وجود ندارد. به دستور دولت، دیپلمات‌های ایران در عراق مأموریت پیدا کردند برای ممانعت از اقدام جانبدارانه علمای نجف با آنان دیدار و گفتگو کنند. مهدی فرخ از طرف رضاشاه به نجف رفت و در نهایت توانست از صدور فتوا جلوگیری کند. از مجموع مواضع آیت‌اله نائینی می‌توان استنباط کرد که وی در برخورد با رژیم رضاشاه سیاستی معتدل در پیش گرفته و در مقام مقایسه، با عملکرد آیت‌اله حائری تشابه زیادی دارد (بصیرت منش، ۱۳۷۷: ۲۲۵).

رویارویی سنت و تجدد در واقعه قم

حادثه قم در نوروز ۱۳۰۷ش روی داد. بر اساس سنت تشریفاتی شاه و خانواده سلطنتی در هنگام تحویل سال در حرم حضرت معصومه (س) حضور می‌یافتند. در این سال رضاشاه ابتدا به تنهایی به قم رفت و پس از مراجعت او، ملکه و دخترانش شمس و اشرف با عده‌ای مستخدم به قم رفتند و بدون پوشش حجاب وارد بارگاه حضرت معصومه مشغول زیارت شدند.

در این هنگام شیخ محمدتقی بافقی شخصاً به حرم آمد و به خانواده رضاشاه شدیداً اخطار کرد که یا صورت خود را بپوشانند و یا از حرم خارج شوند. وی خطاب به آنان اعلام داشت: اگر شما غیرمسلمانید در این مکان چه می‌کنید؟ و اگر مسلمان هستید پس چرا کشف حجاب کرده‌اید؟ (مکی، ۱۳۶۲: ۲۸۶).

به رضاشاه خبر رسید که همسر و دخترانش مورد اعتراض فردی روحانی به نام شیخ محمدتقی بافقی که اتفاقاً از محارم آیت‌اله حائری بود قرار گرفته‌اند. رضاشاه شبانگاه با زره‌پوش و با عده‌ای از گارد شخصی به قم شتافت و در شهر قم حکومت نظامی برقرار شد. شاه با کمال خشونت با روحانی مزبور برخورد کرد و حتی بعضی از خدمه حرم را مورد تأدیب و تنبیه قرار داد و جمعیت غوغاگر را متفرق ساخت (حکمت، ۱۳۵۵: ۲۰۳).

پس از آن بافقی و چند نفر دیگر دستگیر و به تهران اعزام شدند. بافقی پس از دستگیری شش ماه در زندان بود. این اقدام شاه امکان بروز تحرکاتی را سبب می‌شد اما با درایت آیت‌اله حائری این بهانه از دست رضاشاه گرفته شد. به دنبال این واقعه قم، آیت‌اله حائری مؤسس حوزه علمیه قم، از طلاب درباره چگونگی عکس‌العمل مردم پرسش می‌کند. وی پس از آنکه می‌شنود «مردم بتدریج پراکنده شدند و رفتند» به رضا شاه پیغام می‌دهد که حرکت بافقی جنبه فردی و شخصی داشته و حساب حوزه از ایشان جداست و طی حکم شرعی اعلام داشت: «صحبت و مذاکره در اطراف قضیه اتفاقیه مربوط به شیخ محمد بافقی، بر خلاف شرع انور و مطلقاً حرام است.» چندی بعد بنا به درخواست زعیم حوزه قم، شیخ محمدتقی بافقی از زندان آزاد شد ولی از مراجعت به قم منع گردید و تا پایان عمر در شهر ری تحت نظارت مأموران دولتی به حالت تبعید زندگی کرد. (مکی، ۱۳۶۲: ۲۸۸-۲۸۲).

کشمکش سنت و تجدد پیرامون متحدالشکل کردن لباس

مدتها قبل از اعلان رسمی تغییر پوشش مردان و زنان توسط دولت پهلوی اول، علی‌اصغر حکمت از طرف رضاشاه مأمور به ارسال بخشنامه‌ای در تاریخ بیست و پنج آذر ۱۳۰۴ به رؤسای معارف استان‌ها شد که راه را برای کشف حجاب همگانی هموار می‌ساخت. مطابق دستورالعمل وزیر معارف گروه‌های سنی تفکیک و برای هر گروه برنامه خاصی طراحی گردیده بود که عبارت بودند از:

۱- تشکیل مدارس ابتدایی مختلط و استفاده از آموزگاران زن

۲- استفاده از لباس متحدالشکل در مورد دختران دبستان و دبیرستان، در مدرسه، منزل و خیابان

۳- تشکیل مجالس و کنفرانس‌ها در مدارس دخترانه و دعوت مادران و پدران آن‌ها برای معمول شدن معاشرت زنان و مردان مسن (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۱).

نخستین گام در زمینه متحدالشکل کردن لباس، در مرداد سال ۱۳۰۶ ش برداشته شد و هیئت‌وزیران به پیروی از سیاست دولت مطلقه رضاشاه، طی مصوبه‌ای کارمندان و دانش‌آموزان مدارس را موظف به استفاده از کت و شلوار و کلاه لبه‌دار کرد. در چهاردهم دی ۱۳۰۷، نخستین مقررات لباس پوشیدن در مجلس هفتم که به تازگی کار خود را آغاز کرده بود، تصویب شد و به صورت قانون در آمد (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

دولت پهلوی اول برای اجرا و پیگیری نظامنامه مذکور از ارتش و بوروکراسی به عنوان ابزارهای شکل‌دهنده دولت‌های مطلقه، استفاده گسترده‌ای کرد و برای برنامه‌های اصلاحی و تجدد محورانه خود، همانند کشورهای ترکیه و افغانستان با استفاده از خشونت و دخالت ارتشیان راه را برای ساخت قدرت مطلقه شاهنشاهی هموار کرد.

کسانی که از این قانون سرپیچی می‌کردند با مجازات‌های حقوقی مواجه می‌شدند. در همان زمان طرح یک شکل کردن لباس مردان با مخالفت جدی برخی نمایندگان مجلس شورای ملی روبه‌رو شد و یکی از نمایندگان هنگام بررسی لایحه دولت گفت: «اگر ما درباره کلاه و تنبان مردم در این مجلس صحبت کنیم، این را نمی‌دانم صحیح است یا نیست [...] بنده هم نشنیدم که در دنیا در هیچ پارلمانی بنشینند و قانون به جهت کلاه و تنبان مردم بنویسند.» (نطق فیروزآبادی، مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفتم) و (قلفی، ۱۳۷۹).

از اجرای طرح تغییر پوشش مردان می‌توان این نتایج را استنتاج کرد:

۱- غربی‌سازی جامعه ایران

۲- از بین بردن ملاک‌های مذهبی در زندگی اجتماعی

۳- مقدمه برای عادی‌سازی تغییر پوشش زنان و کشف حجاب (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸: ۸۱).

در ماده دوم مصوبه مجلس شورای ملی مبنی بر متحدالشکل کردن البسه، لباس روحانیون به شدت کنترل و محدود شد و تنها مجتهدان، مراجع امور شرعی شهرها و روستاها، امامان جماعت رسمی و اساتید دروس حوزوی، اجازه پوشیدن لباس روحانیت را به زحمت به دست آورده و بقیه به لباس متحدالشکل در آمدند.

رضاشاه در دیدار با آیت‌اله حائری، هدف از اجرای قانون متحدالشکل‌سازی پوشاک مردان را تفکیک روحانیون حقیقی از روحانی نمایان اعلام کرد و زمینه لازم را برای اجرای چنین قانونی هموار ساخت. به نظر می‌رسد با توجه به توجیه رضاشاه، اعتراض جدی در مورد محدودسازی لباس روحانیان از طرف مراجع نجف همچون نائینی و اصفهانی و نیز عالمان بزرگ دینی در ایران حتی حائری یزدی به صورت علنی صورت نگرفت.

البته تصفیه داخلی روحانیون و نیز تفاوت پیدا کردن ظاهری و شکلی اهل علم از غیر آن که از لباس‌های متحد عالمان دینی استفاده می‌کردند، در عدم مخالفت جدی عالمان بزرگ با رضاشاه بی‌تأثیر نبوده است.

همچنین به نظر می‌رسد از علت‌های عدم مخالفت جدی عالمان دینی با قانون متحدالشکل کردن لباس، نتایج این قانون بوده باشد، زیرا قانون مذکور با اتحادسازی در پوشش لباس و پوشاک موجب تقویت ارکان وحدت ملی شده و نیز اقدام بزرگی در راستای براندازی حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و مرکز گریز بوده است.

لازم به ذکر است چون این قانون شامل روحانیان حاضر در ایران بوده است، بنابراین حضرات آیات ساکن در نجف اشرف و عتبات عالیات، درگیری جدی با قانون مذکور با رضاشاه نداشته و نغیاً و اثباتاً اظهارنظر قابل توجهی نکرده‌اند.

اما آیت‌اله حائری مؤسس حوزه علمیه قم در ارتباط مستقیم با قانون دولت پهلوی اول قرار داشت و ایشان بدون اینکه موضع‌گیری علنی پیرامون محدودیت لباس روحانیان داشته باشد، با سیاست معتدل و معمول خود به طور آرام عمل می‌کرد. با توجه به اینکه اجازه ایشان در صدور مجوز به روحانیان، مورد قبول دولت مطلقه بود، در چنین فضایی حمایت از طلاب و روحانیان از مسایل اساسی بود، بنابراین هر فردی از ایشان مجوز برای لباس و تصدیق طلبگی را خواستار می‌شد، مجوز صادر می‌کرد (میراحمدی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۹).

کشمکش با مخالفان روحانی که از زمان یورش رضاشاه به متحصنان قم در سال ۱۳۰۷ش بالا گرفته بود تا سال ۱۳۱۴ش، که حتی در آن زمان نیز به مشهد محدود بود، به اوج خود نرسیده بود. رضاشاه این بحران را با یک رشته اقدامات بحث‌انگیز برانگیخت که برخی گمان بردند برای نشان دادن این مسئله به جهان بود که چه کسی رئیس است.

رضاشاه قانون جدیدی برای پوشش به تصویب رساند که به موجب آن کلاه پهلوی جای خود را به کلاه لبه‌دار «بین‌المللی» می‌داد. همین قانون زنان را تشویق، و نه ابتدا موظف، به کنار گذاشتن حجاب خود می‌کرد.

رضاشاه مقامات ارشد را واداشت تا همسرانشان را بدون حجاب وارد فعالیت‌های عمومی کنند، و ابراز امیدواری کرد که همه زنان سرانجام حجاب را کنار بگذارند. وی همچنین اعلام کرد که آموزگاران زن دیگر نمی‌توانند با سرپوش در مدارس حاضر شوند. خود شاه (دوره جدید) مجلس را بدون حضور و دعای یک روحانی با داشتن هر گونه کلاهی بر سر افتتاح کرد که این اهانتی هم به مذهب بود و هم به عرف. وی به زنان اجازه داد تا در دانشگاه درس حقوق و طب بخوانند و به تشریح اندام‌های بدن انسان بپردازند، کاری که در محافل مذهبی، ناخوشایند و خشم‌برانگیز بود (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۵۵).

رضاشاه استفاده از عنوان‌های حاجی، مهدی و کربلایی را ممنوع کرد، عناوینی که زائران مکه، مشهد یا کربلا بر نام و اسم خود می‌نهادند. وی همچنین ایام سوگواری رسمی را به پنج روز در سال محدود کرد و مساجد را موظف ساخت که از صندلی برای چنان مراسمی استفاده کنند، که البته با سنت نشستن بر روی زمین مسجد مغایر بود. وی برگزاری مراسم بزرگداشت محرم، عید قربان و جشن زهرا در خیابان‌ها را، که با جشن آتش بازی همراه بود ممنوع کرد. رضاشاه حرم مشهد و نیز مسجد عمده اصفهان را به روی گردشگران خارجی گشود، همچنین ایده افزایش سن ازدواج، هیجده سال برای مردان و پانزده سال برای زنان را مورد توجه قرار داد (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۵۵).

پس از اجرای مراسم جشن شیراز، مراسم جشن دیگری در مدرسه فردوسی مشهد برگزار شد که شخص رضاشاه پهلوی، توسط دختران بدون پوشش مورد استقبال قرار گرفت و همین جشن، اعتراض عالمان دینی این شهر را فراهم ساخت. پس از جشن مشهد، جشن مشابهی در تهران برگزار و علی‌اصغر حکمت در آنجا اعلام کرد که جشن‌های شیراز و مشهد نیز بنابر رأی شاه صورت گرفته است.

به دنبال انتشار خبر مذکور و نیز دستورالعمل مبتنی بر استعمال کلاه بین‌المللی تمام لبه‌دار، مردم مشهد با حضور در منزل عالمان دینی، انزجارشان را اعلام داشتند.

با وجود مخالفت آیت‌اله آقازاده و آشتیانی، آیت‌اله حاج آقا حسین قمی، جهت مذاکره با رضاشاه در تاریخ هشتم تیر ماه ۱۳۱۴ تصمیم به عزیمت به تهران گرفت، اما پس از رسیدن به تهران در شهری در اقامتگاه خود محصور و زندانی شد. از آیت‌اله بروجردی نیز نقل شده است که اگر آقای قمی با من مشورت می‌کرد می‌گفتم: «اینکار را نکن، اینگونه نباید با دولت مقابله شود.» (میراحمدی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۹).

حوالی ۱۹ تیر ماه ۱۳۱۴ تظاهراتی در مسجد گوهرشاد مشهد که در مجاورت حرم قرار دارد، آغاز شد و در آن وعاظ و علما علیه کلاه بین‌المللی و بی‌حجابی سخنرانی کردند ضمن آنکه رفتار با آیت‌اله قمی در تهران نیز بر هیجان تظاهرات می‌افزود.

فصل تابستان بود بنابراین تعداد زیادی از زائران در صحن حرم امام‌رضا جمع بودند و می‌پنداشتند که نیروهای امنیتی حریم آنجا را رعایت خواهند کرد. چند سال قبل در ۱۱ تیر ۱۲۹۱ ش نیروهای روسی حرم را به توپ بسته بودند.

با این حال در روز جمعه ۲۰ تیر ۱۳۱۴ نیروهای امنیتی به صحن حرم و مسجد گوهرشاد یورش بردند و به روی تظاهرکنندگان شلیک کردند که چند نفر نیز کشته شدند. اما چون نتوانستند مردم را بیرون کنند، عقب نشستند. مردم از سراسر شهر مشهد و دهات اطراف به سوی حرم شتافتند تا اعتراض کنند و به سخنرانی‌های پرشور و اعظان گوش دهند. روز بعد سپاهیان در سراسر شهر موضع گرفتند و اواخر عصر همان روز به مسجد حمله کردند و با خونریزی زیاد به ماجرا پایان دادند. روز بعد کشته‌شدگان در گورهای جمعی دفن شدند و تقریباً تمام علمای بزرگ شهر مشهد نیز دستگیر و از مشهد اخراج گشتند.

دولت در این ماجرا محمد ولی اسدی تولیت حرم را سپر بلا و مقصر اعلام نمود و چند ماه بعد او را اعدام کرد و فروغی که سعی کرده بود برای اسدی میانجی‌گری کند، پس از چندماه نخست‌وزیری ناچار به کناره‌گیری شد (واحد، ۱۳۶۶: ۸۱-۵۲).

این بن‌بست تنها زمانی پایان یافت که نیروهای کمکی از آذربایجان به صحنه آمدند و به زور وارد حرم شدند. دویست غیرنظامی شدیداً مجروح و بیش از یکصد تن از جمله زنان و بچه‌های بسیاری کشته شدند. طی ماه‌های بعد، متولیان حرم و سه سربازی که از شلیک به مردم خودداری کرده بودند، اعدام شدند. با این همه طغیان مشهد، تأثیر چندانی بر بقیه کشور نگذاشت.

مجتهدان و به ویژه رهبران مذهبی در قم و اصفهان سکوت خود را حفظ کردند. شاه به نوبه خود، اقدامات بحث‌انگیز خویش را افزایش داد.

رضاشاه، سنت اعلام فرا رسیدن ماه رمضان با شلیک توپ و هم کوتاه کردن ساعات کار در ماه رمضان را پایان بخشید و اداره بنیادهای مذهبی را از اداره اوقاف به وزارت فرهنگ انتقال داد. دیگر آنکه وی اکنون ظاهر شدن با حجاب کامل در مکان‌های عمومی، خیابان‌ها و ادارات دولتی، سینماها، گرمابه‌های عمومی، اتوبوس‌های شهری و

حتی در مسیرهای خیابانی را به کلی ممنوع کرد. آنهایی که از این اوامر سرپیچی می‌کردند، به کلانتری احضار می‌شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۵۷).

حادثه گوهرشاد نشان داد دولت مطلقه پهلوی اول که با بوروکراسی و ارتش نضج یافته، سیاست‌های تجددگرایانه را با تهور هر چه تمام‌تر در پیش گرفته و حتی برای رسیدن به اهداف خود آمادگی گذر و ویرانی اماکن مقدسه و متبرکه مثل بارگاه ملکوتی حضرت امام رضا (ع) را نیز دارد.

مهم‌ترین پیامد واقعه مسجد گوهرشاد، سرکوبی توده‌های مردم در مشهد مقدس، تشدید روند کشف حجاب و غربی‌سازی ایران بوده است.

پس از حادثه مشهد، وزیر معارف روز هفده دی ماه ۱۳۱۴ش که مقارن با مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دختران دانشسرای مقدماتی بود را به عنوان روز رسمی تغییر پوشش بانوان و کشف حجاب به شاه پیشنهاد کرد و مورد حمایت و تأیید شاه قرار گرفت (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۵۳-۱۴۲).

تقابل سنت و تجدد در واقعه کشف حجاب

آغاز مبارزه‌جویی زنان با هنجارهای سنتی حجاب در ایران را معمولاً سال ۱۲۲۷/۱۸۴۸ش می‌دانند که قره‌العین یک زن بابی در یکی از تظاهرات بایبان در بدشت، بی‌حجاب ظاهر شد. او در ۱۲۳۱ش همراه با عده زیادی از بایبان کشته شد و عمل او کرداری منفرد و استثنایی تلقی گردید، اما سنت‌گرایان را تحریک کرد چون از آن پس «بی‌حجابی» و «ارتداد» عملی در هم تافته و معادل هم دانسته شد.

از میان مردان عده اندکی از تجددطلبان و ترقی‌خواهان نظیر میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم‌خان در نیمه دوم سده نوزدهم به حجاب اجباری زنان سخت خرده گرفتند و حمله بردند گرچه نوشته‌های ایشان بر چگونگی پوشش اکثریت زنان شهری ایرانی تأثیری نداشت.

پس از انقلاب مشروطه شمار بسیار بیشتری از ایرانیان تحصیل کرده و اعضای نخبه جامعه به اروپا سفر کرده و تحت تأثیر نقش زنان به فعالیت پرداختند که نقطه مرکزی آن رفع حجاب بود. فعالیت آنان غالباً با حمله و مخالفت شدید سنت‌گرایان روبه‌رو می‌شد که آزادی زنان را معادل فساد اخلاقی می‌دانستند.

کشف حجاب و دولت پهلوی اول

در دهه ۱۳۰۰ش و اوایل دهه ۱۳۱۰ش بسیاری از زنان فعال سیاسی، علناً و فعالانه برای رفع حجاب می‌کوشیدند اما آنچه آنان می‌خواستند آزادی بی‌حجابی بود نه لغو اجباری حجاب. از پائیز ۱۳۰۶ و سراسر ۱۳۰۷ش مسأله تغییر لباس مردان شکل قانونی یافت اما هنوز درباره پوشش زنان تصمیمی گرفته نشده بود. از آغاز سال ۱۳۰۷، اولین درگیری در این جبهه رخ داد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد زنان خانواده رضاشاه تصمیم گرفتند برای زیارت به حرم حضرت معصومه (س) به قم بروند در این سفر به جای چادر مشکی از چادر رنگ روشن استفاده کردند که با

اعتراض بعضی از روحانیون از جمله آیت‌اله بافقی مواجه شدند در نتیجه رضاشاه بی‌درنگ به قم رفت و به تنبیه تعدادی از طلاب و روحانیون از جمله بافقی پرداخت (قاضی، ۱۳۷۲: ۲۹-۲۸).

در ۱۳۱۴ «کلاه پهلوی» جای خود را به «کلاه شاپو»ی اروپایی داد. در سراسر کشور جشن‌ها و مراسمی در بزرگداشت این اقدام و نیز به منظور آمادگی اذهان برای ممنوعیت حجاب که قرار بود در آینده نزدیک انجام گیرد برگزار شد.

وقایع شیراز و سخنرانی‌های تهران پیرامون حجاب و کشف حجاب که پیشتر به آن اشاره شد، طبعاً از دیده روحانیون مشهد که مرکز مذهبی مهم دیگر ایران محسوب می‌شد پنهان نماند.

حوالی ۱۹ تیر ماه تظاهراتی در مسجد گوهرشاد مشهد که در مجاورت حرم قرار دارد آغاز شد و در آن و عاظ و علما علیه کلاه بین‌المللی و بی‌حجابی سخنرانی کردند.

در نهایت واقعه گوهرشاد منجر به کشته شدن تعداد کثیری از مردم و اعدام محمد ولی خان اسدی تولیت حرم و دستگیری، زندانی و تبعید تعداد زیادی از علمای شهر گردید.

مقامات شهربانی دستور داشتند خیابان‌ها را از وجود زنان چادری پاک کنند، گاه به زنان حمله می‌کردند و چادرهایشان را از سرشان می‌کشیدند و پاره می‌کردند که شاید این امر به علت انتصاب سرتیپ رکن‌الدین مختاری در اسفند ۱۳۱۴ به مقام ریاست شهربانی بود که به بی‌رحمی شهرت داشت. بسیاری از زنان در برابر این خواسته‌های متناقض تصمیم به خروج از کشور گرفتند اما زنانی که در خانه می‌ماندند مشکل دیگری داشتند و آن اینکه در آن زمان خانه‌های ایرانیان حمام نداشت و زنان برای حمام رفتن باید از پشت بام‌ها و عبور از بام‌های خانه‌های همسایه خود را به حمام محل می‌رساندند یا از کوچه پس کوچه‌ها برای فرار از چشم پاسبان‌ها عبور می‌کردند (خشونت و فرهنگ، ۱۳۷۱: ۲۱۹-۲۰۱).

بیزاری از حجاب یکی از عناصر تغذیه‌کننده انزجار جامعه سنتی از دولتی بود که پیوسته در زندگی روزمره مردم، گاه به شکل نظام وظیفه اجباری، گاه با بالا بردن مالیات و گاه قانون لباس پوشیدن دخالت می‌کرد.

در مجموع باید گفت این فکر که مشارکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی با آزادی دادن انتخاب لباس به ایشان گسترده‌تر خواهد شد نه به ذهن تجددطلبان خطور کرد و نه اگر انصاف دهیم به ذهن مخالفان تجدد.

طرح مشارکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی دوره پهلوی اول گرچه همراه با فرصت‌های تحصیلی و آموزشی برای زنان به همراه داشت اما همین عمل پوشش لباس باعث شد بسیاری از دختران خانواده‌های سنتی از تحصیل محروم بمانند چون والدین آنها در نواحی مذهبی‌تر مثل قم، دختران خود را از رفتن به مدرسه باز می‌داشتند و حتی در همین شهر بسیاری از والدین، پسران خود را نیز از مدرسه بیرون آوردند چون دولت دستور داده بود پسران شلوار کوتاه بپوشند که عملی زشت تلقی می‌شد.

پس از حادثه خونین مسجد گوهرشاد مشهد، وزیر معارف روز هفدهم دی ماه ۱۳۱۴ش که مقارن با مراسم فارغ‌التحصیلی دختران دانشسرای مقدماتی بود را به عنوان روز رسمی تغییر پوشش بانوان و کشف حجاب به شاه پیشنهاد کرد و مورد حمایت و تأیید شاه قرار گرفت.

بعد از اعلام رسمی رفع حجاب و پوشش زنان، اقدامات سازمان یافته‌ای برای همگانی کردن آن از طرف دولت پیگیری شد. وزارت داخله، دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های لازم را به والیان و حاکمان ولایات ایران ابلاغ کرد و بدین‌صورت تغییر پوشش زنان با بوروکراسی دولتی هموار و با کمک نیروهای نظامی و دربار عملی شد (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۱۵۳).

واکنش‌ها و پیامدهای کشف حجاب

در رابطه با رفع پوشش از زنان، سه موضع و رویکرد از عالمان دینی بروز کرد: سیاست و موضع تقیه و انزواگرایانه، سیاست و موضع مبارزه‌گرایانه و سیاست و موضع حمایت‌گرایانه. عده‌ای از عالمان دینی در تهران، قم و نجف محکوم به عدم مخالفت علنی و در نهایت محکوم به سکوت شدند و جمعی نیز همچون مراجع دینی مشهور، حضرات آیات آقایان: آقا زاده کفایی، حاج آقا حسین قمی، سید یونس اردبیلی، سید علی‌اکبر خوئی، سید عبدالله شیرازی در جبهه مبارزه‌گرایانه قرار گرفته و در نهایت عده ناچیزی از وعاظ و روحانیون در جبهه حمایتی قرار گرفتند. (میراحمدی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۹).

زمینه‌های درگیری روحانیون با سیاست تغییر پوشش زنان، همزمان با شروع آن، در جشنی در مدرسه شاپور شیراز در فروردین ۱۳۱۴ش با حضور وزیر معارف علنی شد.

متعاقب تصمیم جدی دولت برای تغییر پوشش زنان، با توصیه عده‌ای از روحانیون سرشناس قم از جمله میرزا مهدی بروجردی، مدیر اجرایی حوزه علمیه قم، آیت‌اله حائری در تاریخ یازدهم تیر ماه ۱۳۱۴ش تلگرافی مبنی بر نگرانی از روند کشف حجاب به شاه صادر کرد. فردای همان روز پاسخ توسط فروغی رئیس‌الوزرا صادر شد و متعاقب آن نیز رضاشاه بی‌محبا رهسپار قم گردید.

بدون تعارفات و تشریفات معمول به منزل آیت‌اله حائری رفته و بدون هیچ احوالپرسی خطاب به ایشان گفت: رفتارشان را عوض کنید و گرنه حوزه قم را با خاک یکسان می‌کنم، کشور مجاور ما ترکیه، کشف حجاب کرده و به اروپا ملحق شده است، ما نیز این کار را باید بکنیم و این تصمیم هرگز لغو نمی‌شود (نیکوبرش، ۱۳۸۱: ۳۳۱).

شاه بلافاصله پس از گفتن این سخنان، غضبناک و به سرعت از منزل آقای حائری خارج و دستور بازداشت و تبعید تعدادی از روحانیان مخالف را صادر کرد که عبارت بودند از: آقا شیخ حسین قمی، حاج شیخ علی‌اصغر سلامت؛ شیخ مهدی مازندرانی و حاج میرزا خلیل کمره‌ای.

با فشار روز افزون شخص رضاشاه بر حوزه علمیه نوپای قم و در رأس آن آیت‌الله حائری و ترس از ویرانی حوزه و روحانیت، آیت‌اله حائری محکوم به عدم مخالفت علنی و سکوت شد، زیرا آیت‌الله مصلحت بقای حوزه

علمیه نوپا را برای آینده سیاسی و فرهنگی ایران، بسیار مهم ارزیابی می‌کرد، همچنان که بعدها سیاست بقای حوزه علمیه قم تأثیر واقعی خود را به مرور زمان در میان شاگردان و اخلاف ایشان نمایان ساخت (میراحمدی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۹).

آیت‌اله حائری، اندکی پس از یک سال از عملی شدن کشف حجاب، در دهم بهمن سال ۱۳۱۵ ش، رحلت کرد و آیت‌اله حجت و آیت‌اله صدر دنباله‌رو رفتار سیاسی آیت‌الله حائری شدند و با زحمت هر چه بیشتر توانستند حوزه علمیه قم را بین سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۱۵ ش از رفتارهای خشونت‌آمیز رضاشاه مصون نگه دارند. رفتار سیاسی عالمان تهران مانند آیت‌اله بهبهانی و امام جمعه با دولت مطلقه رضاشاه مبتنی بر تقیه بوده و بیشتر به عنوان میانجی ظاهر شده‌اند.

پراوازه‌ترین عالمان دینی مخالف با اقدام تغییر پوشش زنان ایرانی و کشف حجاب، روحانیان برجسته مشهد از جمله حضرات آیات: حاج آقا حسین قمی، سید یونس اردبیلی، آیت‌اله آقازاده (فرزند آیت‌اله خراسانی)، آشتیانی و سید عبدالله شیرازی بوده‌اند. (میراحمدی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۹).

لازم به یادآوری است که از میان عالمان بزرگ ایران و عتبات عالیات، گزارشی مبنی بر ترویج کشف حجاب صورت نگرفته است، اما شرکت برخی وعاظ و روحانیان شهرها ترجیحاً با زنان و دخترانشان در جشن‌های کشف حجاب، برای دولت پهلوی اول اهمیت بسزایی داشته است که حتی در گزارش‌های مربوطه از آنان به علامه و مجتهد تعبیر شده است، چرا که دولت مطلقه از موقعیت و موافقت آنان در راستای افکار عمومی بهره‌برداری لازم را صورت می‌داد (شعبانی و همکاران، ۱۳۷۷).

در نهایت اینکه به مرور زمان هر چه از شکل‌گیری دولت پهلوی اول که در ابتدا موافقت تعدادی از عالمان دینی را به همراه داشت، سپری می‌شود، با توجه به اتخاذ برخی سیاست‌های نوین فرهنگی و اجتماعی دولت مزبور که آشکارا در تضاد با فرهنگ و آموزه‌های مذهبی قرار داشت، از حمایت عالمان دینی کاسته می‌شود. به عبارت روشن‌تر هر چه به پایان حکومت رضاشاه نزدیک می‌شویم، عدم موافقت علنی در مواردی چون کشف حجاب از بانوان ایرانی و رویارویی با رضاشاه بیشتر نمایان می‌شود.

نتیجه‌گیری

ایران از آغاز سده نوزدهم در مسیر تجدد و نوسازی قرار گرفت. پس از شکست ایران در دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه، اقدام به اعزام دانشجویان به فرنگ شد. علاوه بر اعزام محصل، تأسیس صنعت چاپ به ابتکار عباس میرزا در تبریز باعث نشر و چاپ و ترجمه کتاب‌های خارجی و داخلی گردید. فرایند تجددخواهی سپس در دوران امیرکبیر و سپهسالار ادامه یافت و در جنبش مشروطه‌خواهی به اوج رسید اما پس از ایجاد موانع و مشکلات عظیم بر سر راه اهداف مشروطه و ناکامی‌های ناشی از آن، بسیاری از تجدد خواهان و روشنفکران ایرانی دست از قرائت پیوند و هم‌سوئی اسلام و تجدد برداشتند و در صدد تشکیل دولت مطلقه پهلوی برآمدند.

در گیر و دار نابسامانی‌ها و مشکلات داخلی کشور و فشار شدید خارجی دوره‌ای از هرج و مرج و بحران آغاز گشت. بروز جنگ جهانی اول و ورود نیروهای بیگانه به ایران و ناتوانی قوای داخلی برای ایجاد امنیت، باعث قدرت‌گیری برخی نیروهای محلی در نقاط مختلف ایران گردید به طوری که به باور بسیاری از روشنفکران و تجددخواهان ایرانی فقط یک قدرت متمرکز مقتدر می‌توانست به تمام مشکلات داخلی و خارجی پایان دهد. در واقع این باور که دولت، مجلس و گروه‌های سیاسی ضعیف قادر به ایجاد نوسازی و تجدد نیستند، زمینه‌های اجتماعی و سیاسی فکری برای شکل‌گیری دولت مطلقه را فراهم کرد.

دولت مطلقه می‌باید وحدت سرزمینی را ایجاد نموده، نظام واحدی از قوانین و مقررات را بر کشور حاکم سازد و مکانیزم‌های قانونگذاری را متمرکز نموده و نهادهای قدیمی را سرکوب، دستگاه بوروکراسی متمرکز جدید را حاکم کند، نیروی نظامی مدرن را به وجود آورد، در جهت ناسیونالیسم حرکت کرده و با انجام اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مبانی اساسی رشد و توسعه جامعه را فراهم سازد. دولت رضاشاه هم از لحاظ شکل‌گیری و هم به جهت انجام بسیاری از اقدامات انجام شده یک دولت مطلقه بود.

در واقع به علت تغییر شرایط و ضرورت ایجاد دولت قدرتمند مرکزی، امکان افزایش مشارکت مردم در تصمیم‌گیری و شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی فعال پدید نیامد، به عبارت دیگر نوسازی و توسعه سیاسی فدای ضرورت ناشی از اصلاحات اقتصادی اجتماعی و فرهنگی گردید.

دولت رضاشاه اقدامات و اصلاحاتی در جهت تجددگرایی، ناسیونالیسم باستان‌گرا، برنامه‌های فرهنگی، نظام نوین تعلیم و تربیت، نظام حقوقی و قضایی جدید و غیره انجام داد.

رضاخان در دوره اول حیات سیاسی خود یعنی در سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ ش رویکرد حمایتی و تظاهرگرایانه به شریعت و شعار مذهبی از خود بروز داد و از روی احتیاط با مدارای بیشتری با نیروهای مذهبی و سنتی برخورد می‌کرد.

اما در دوره بعدی حیات سیاسی خود از ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ ش با اتکای به روشنفکران، نظامیان و عناصر نظام دیوان‌سالاری که قدرت زیاد یافته بودند به تدریج سیاست تجددگرایانه را به پیش برد. در طول سالیان مذکور، سیاست فرهنگی و مذهبی رضاشاه و دولت مطلقه وی را، تجددطلبی، سکولاریسم و ناسیونالیسم باستان‌گرا تشکیل داد که به تدریج از حامیان دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی در میان مقامات دینی کاسته شده است.

بدون تردید، تأسیس حوزه علمیه قم در نزدیکی پایتخت، در بسیاری از مسائل و وقایع اجتماعی سیاسی و فرهنگی کشور اثرگذار بوده است. قدرت یافتن همزمان دو نهاد دین و دولت و وقوع حوادثی چون شکست جمهوری خواهی رضاخان با مخالفت روحانیون و سپس مقابله علما با اقدامات رضاشاه در زمینه ایجاد «نظام وظیفه» موجب گشت تا به زودی این دو نهاد قدرتمند، در مقابل یکدیگر قرار گیرند.

مهم‌ترین جناح مخالف نوسازی عصر رضاشاه، برخی روحانیون بودند که به تدریج پس از مشروطه با سیر تحولات به انزوا کشیده شدند. جناح گسترده‌ای از آنان پس از فتح تهران و پیامدهای آن در موضعی ناخشنودانه قرار

داشتند، به گونه‌ای که در زمان حکومت رضاشاه به تدریج با سیر تصویب قوانین عرفی در زمینه حقوقی و قضایی، نظام نوین تعلیم و تربیت به جای مکتب‌خانه‌های قدیمی و سنتی، نظام وظیفه و تغییر و تحولات در سیستم اوقاف و متحدالشکل کردن لباس مردان و زنان به شدت از اقتدار روحانیون کاسته شد. قدرت آمرانه و مطلقه رضاشاه بدون تردید در حذف و کم‌رنگ شدن نقش این گروه در عرصه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی سخت مؤثر بود.

هر چند برخی از روشنفکران و رهبران مذهبی و روحانی سعی کردند بین اندیشه‌های جدید غربی و ارزش‌های سنتی هم‌خوانی و تعامل ایجاد کنند اما در نهایت به دلیل سیاست تجددآمرانه و اقتدارگرایانه رضاشاه این تعامل به فرجام مطلوبی منجر نگردید.

پدیده کشف حجاب که موجب تنش‌هایی در جامعه گردید و مقاومت‌هایی را بین اقشار معتقد به آداب و رسوم و عقاید مذهبی پدید آورد را می‌توان از نمونه‌های تقابل و رویارویی بارز سنت و تجدد عصر رضاشاه ذکر کرد. دولت رضاشاه در انجام کارکردهای خویش دچار دو معضل درون‌ساختاری و برون‌ساختاری شد. از لحاظ درون‌ساختاری و شخصی شدن قدرت رضاشاه و مسیر حرکت، آن را به سوی یک دولت مطلق‌العنان در جهت سرکوب همه نهادهای سیاسی و مدنی تغییر داد و از طرف دیگر شاه با استفاده از نیروی نظامی و پلیس سیاسی، مجلس و سایر نهادها را تبدیل به ارگان‌های مطیع نمود و برعکس، متفکرین و طبقه روشنفکر از صحنه سیاست خارج شدند و دولت با از بین بردن آنها از لحاظ فکری و ایدئولوژیک بی‌پشتوانه گردید. این سیاست آمرانه و مطلق‌العنان حتی به دولتمردان کارآمد دولت پهلوی اول هم رحم نکرد و با نابودی و خروج آنها از دولت باعث تشدید سرکوب سیاسی و انسداد هرگونه تحرک اجتماعی و سیاسی گردید. بدون تردید چنین تقابل و رویارویی، نارضایتی بسیاری از نیروها را برانگیخت.

با توجه به مقاومت‌ها، کشمکش‌ها و رویارویی‌های متعدد سنت و تجدد در برنامه‌ها و اقدامات فرهنگی دولت رضاشاه اعم از نظام وظیفه اجباری، متحدالشکل کردن لباس مردان و زنان و کشف حجاب و...، بدون تردید راه‌های معقول‌تر و سنجیده‌تری برای اجرای این سیاست‌ها وجود داشت تا هم سنت تا حدودی رعایت شود و هم برنامه‌های متجددانه فرهنگی با کمک نهادهای مدنی و مردمی بدون فشار و سرکوب انجام گیرد.

این اندیشه که مشارکت آگاهانه و آزادانه مردان و زنان ایرانی در برنامه‌ها و اقدامات فرهنگی و اجتماعی دولت رضاشاه به نتیجه مطلوب خواهد رسید نه به فکر و ذهن تجددخواهان خطور کرد و نه به ذهن مخالفان تجدد.

یکی از هدف‌های اساسی دولت رضاشاه در اجرای اقدامات فرهنگی و اجتماعی، ایجاد وحدت ملی بود، اما با اجرای سیاست تجدد آمرانه دولت رضاشاه و مقاومت و تقابل نیروهای سنتی با نوسازی و مدرنیته، شکاف عمیق دیگری در جامعه ایران میان جبهه هواداران تجدد و مدرنیته در مقابل جبهه نیروهای سنتی و هواداران عدم دخالت دولت در زندگی و حقوق خصوصی مردم به وجود آمد.

سخن آخر اینکه، تاریخ‌نگار باید مدّاح و ذمّام نباشد و نیک و بد چهره‌های تاریخی هر دو را بگوید. از رضاشاه پهلوی به دلیل استبداد و خودکامگی‌اش و نقش مخرب ایشان در از میان بردن نهادهای دموکراتیک و شخصیت‌های

ملی و یا مال‌اندوزی وی باید انتقاد کرد، اما همت وی در برقراری امنیت در سرتاسر کشور، نجات ایران از تجزیه و تأسیس نهادهای نوین از جمله مؤسسات آموزشی، عدلیه، مالیه، ارتش، دانشگاه تهران، راه‌آهن و... ستودنی است. البته در ستودن رضاشاه باید احتیاط کنیم زیرا حتی رضاشاه پس از برقراری امنیت، فرصت کافی به پدران و مادران ما برای مشارکت سیاسی آزادانه در سیاست نداد. رابطه ضعیف دولت رضاشاه و جامعه وقت آن روز ایران، از مقاومت و قدرت چانه‌زنی دولت در برابر اعمال فشار دولت‌های اروپایی کاست و در نهایت رضاشاه مجبور به کناره‌گیری شد.



منابع

- اتابکی، تورج (۱۳۸۵)، تجدد آمرانه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ققنوس، تهران.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۰)، تاریخ ایران نوین، ترجمه شهریار خواجهیان، نشر دات، تهران.
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۷۷)، علما و رژیم رضاشاه، نشر عروج، تهران.
- تاریخ ایران کمبریج (۱۳۸۸)، دوره پهلوی ج ۷، ترجمه تیمور قادری، انتشارات مهتاب، تهران.
- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۵۵)، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، نشر وحید، تهران.
- خسونت و فرهنگ (۱۳۷۱)، اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۲۳-۱۳۱۳)، مدیریت پژوهش انتشارات و آموزش، تهران.
- زنجانی، موسی (۱۳۸۴)، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نوراله اصفهانی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران.
- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۵- ۱۶۰۰۱، پاکت شماره ۸۹.
- شعبانی، رضا؛ زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۷)، واقعه کشف حجاب، اسناد منتشر نشده کشف حجاب در عصر رضاخان، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، تهران.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۵)، رضاشاه در آئینه خاطرات، وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل نگارش، تهران.
- صلاح، مهدی (۱۳۸۴)، کشف حجاب، زمینه‌ها، پیامدها، واکنش‌ها، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران.
- قاضی، نعمت‌اله (۱۳۷۲)، علل سقوط حکومت رضاشاه، نشر آثار، تهران.
- قلفی، وحید (۱۳۷۹)، مجلس و نوسازی در ایران ۱۳۱۱-۱۳۰۲، نشر نی، تهران.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸)، تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران.
- مکی، حسین (۱۳۶۲)، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۶، نشر ناشر، تهران.
- میراحمدی، منصور؛ جباری نصیر، حسن (۱۳۸۸)، «گونه‌شناسی مواضع عالمان شیعی در قبال سیاست‌های دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول»، فصلنامه علمی و پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال ۶، شماره ۱۹.
- نطق فیروزآبادی، مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفتم.
- نیکوبرش، فرزانه (۱۳۸۱)، بررسی عملکرد سیاسی آیت‌اله حاج شیخ عبدالکریم حائری، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، تهران.
- واحد، سینا (۱۳۶۶)، قیام گوه‌رشاد، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- هدایت، مهدی قلی (۱۳۶۳)، خاطرات و خطرات، نشر زوار، تهران.

Researches on the History of Iran during the Islamic Period



Scientific Quarterly Vol ۲ Issue ۳ Autumn ۲۰۲۰

The Clash between Tradition and Modernism in the Cultural Actions and Activities of the First Pahlavi Era

Yousef Maliji^۱ , Reza Shabani Samghabadi^۲ 

Received: ۲۵,۰۵,۲۰۲۰

Accepted: ۲۹,۰۹,۲۰۲۰

abstract

“Modernization” refers to the process of social changes that were based on the European experience and aimed at transforming traditional societies into modern and developed ones. It involved adopting modernity and its principles, which led Western societies to undergo significant transformations. The social changes in the West were indeed guided by a theoretical framework and followed a clear direction, characterized by substantial structural and foundational changes through the implementation of reforms.

However, the modernization and reforms in Iran lacked a clear and coherent theoretical foundation. They were influenced by an imported ideology of modernization, leading to a form of pseudo-modernization in Iran. These changes were superficial, deviant, and incomplete, rather than comprehensive, fundamental, and structural. Although they took the society out of traditionalism, they failed to transform it into a modern and developed society.

۱. Associate Professor, Department of History, Islamic Azad University, Tehran Science and Research Branch (Supervisor).

۲. PhD student in the History of Islamic Iran, Islamic Azad University, Tehran Science and Research Branch (Lead author of this article derived from the doctoral dissertation of Mr. Youssef Meliji titled: “The Clash of Tradition and Modernity in the Cultural Initiatives of the First Pahlavi Era with Emphasis on Historical Backgrounds ۱۳۲۰-۱۳۰۴”).

The services provided during the reign of the First Pahlavi in the areas of creating security, saving Iran from the threat of disintegration, preserving the territorial integrity of Iran, establishing modern institutions in the realms of administration, military, education, universities, and judiciary, cannot be denied. However, a major flaw in the cultural policy of the era of Reza Shah was the disregard for the interconnectedness of various cultural factors and the embrace of superficial aspects of modern civilization while neglecting the profound cultural and political foundations. The infiltration of this pseudo-modernism and false renewal hindered the adoption of genuine civil and cultural principles.

۱. Department of History and Archaeology, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding author) Email: malijiyousef@iau.ac.ir

۲. Department of History, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Email: reza.shabani@sbu.ac.ir

Keywords: clash, tradition, modernity, Shah Reza, cultural initiatives, First Pahlavi.



Introduction

Generally, researches concerning the jihad fatwas during the Russo-Persian War (۱۸۰۳-۱۸۲۸) address the outcome and function of the fatwas. One group considers the fatwas as the cause of Iran's defeat in the second period of the wars, while another group rejects this outcome. Thus, a research confrontation has emerged. One group of researchers considers the issuance of the fatwas as a spontaneous movement by the ulama (scholars), and another group attributes it to a suggestion by the government. However, less attention is paid to the problem of the fatwas from the perspective of the text of the fatwas themselves. For a simple reason: because less attention is paid to the "type of confrontation" of the ulama with the situation of the Russian invasion. But the hypothesis of this research is that the problematic of the ulama during the war was a result of how the Russian invasion became meaningful for them. Because, in our view, if the issuance of jihad fatwas is examined as a situation, the perspective of the issuers of the fatwas must first be examined. Because history, before being the historical events that have occurred, is the mentality and perspective of the elements that have formed the events. Therefore, the question of this research is: what was the problem of the jihad fatwas from the perspective of their texts?

Method

The method of this research was the historical research method with a qualitative approach. The analysis of the jihad fatwas in this research was conducted by considering the historical lived experience of the ulama, and the fatwas were examined from the perspective of the fatwa texts themselves.

Results

As Kant believed, we do not know objects-in-themselves, but rather we know their representations; the same applies to historical situations. We know the representation of situations. Therefore, pursuing contradictions regarding how the fatwas were issued will not lead to historical certainty. This is because there are two sets of historical accounts. Some accounts have attributed the issuance of the fatwas to the theory (or plan) of Mirza Bozorg and Abbas Mirza. Other accounts have described the declaration of jihad as an incitement by the ulama. According to documents and sources, both sets of accounts are both correct and incorrect. This is because the accounts were provided by reporters who perceived a representation of the situation. However, with every contradiction, no change occurs in the issuance of the fatwas as a historical situation. This situation did happen. Thus, the problem is: how did this situation become a situation? What was the problem of the fatwas? This problem must be understood from the perspective of the ulama. This problem should not be derived from the representation of historical accounts. It must be derived from the very text of the fatwas themselves.

If the meaning of the Russian invasion for the Shah and the Crown Prince was an attack on the territory of their monarchy, for the ulama it did not carry this meaning. According to the text of the fatwas, the meaning of the invasion for the ulama was the meaning of an invasion by unbelievers into the lands of Islam. This meaning is explicitly stated numerous times in the text of the fatwas. Therefore, the problem for the ulama was not the reclamation of the Shah's territory. Their problem was the defense of the lands of Islam and the expulsion of the unbelievers. However, in solving this problem, they encountered another problem. At that time, they lacked an organization or institution. According to reports from contemporary

observers, the number of senior ulama was fewer than ten. This small number was also scattered across the country. Therefore, the idea of the ulama's convergence with the Shah does not align with historical realities. The ulama were only able to gain power several decades later. Furthermore, due to their lack of an organization, they also lacked a defense mechanism. Even the government itself lacked such a mechanism and was incapable of defense. Consequently, by expanding the theory of jihad, they granted the Shah permission to wage jihad. By expanding the idea of the general deputies (na'ebane-ām) of the Twelfth Imam of the Shi'a, they, on behalf of the Imam, granted the Shah permission for jihad. In the jihad fatwas, the phrase "permission for jihad" is used. However, simultaneously, it also carried the meaning of a "request for jihad." This meaning was relative to the hope they placed in the Shah. It was a hope for the Shah to expel the unbelievers. In their view, the Shah could be the agency that would solve their problem. Given the realities of the time, there could be no other hope. Therefore, the phrase "permission for jihad," before being an indication of the ulama's convergence with the Shah, signifies the ulama's hope for the salvation of their own kind.

Conclusion

The problem of the fatwas was relative to a type of perception that was lived. The problem of the jihad fatwas was not jihad itself. Likewise, the problem was not merely the invasion of unbelievers into the lands of Islam. The invasion of unbelievers into the lands of Islam was what constructed the problem. And jihad was the solution for resolving the problem. The problem was the realization of a vision of Islamic lands free from the presence of unbelievers. The importance of guarding the borders of Islam has historical roots extending back to the beginning of Islam. This importance was reproduced during the Russian invasion because Islamic identity was contingent upon this reproduction. Therefore, achieving a vision free from the presence of unbelievers was the problem that occupied the mentality of the fatwa issuers.